

# ورتاچیکان

نوشته: دکتر محمود آذرنوش

این مقاله، بحثی است در باره معنی این ترکیب که مارکوارت، ایرانشناس آلمانی، آن را به خلیج فارس تفسیر کرده است. هدف این مقاله ارائه ترجمه دیگری برای «ورتاچیکان» است. نویسنده پس از اشاره به دورجم کرده، که حاشیه برای رهتیدن جانوران برپا ساخت، و باز ارائه شواهد فاموسی دیگر نتیجه می‌گیرد که «وره» به معنی پناهگاه و دژ و استحکامات دفاعی است و احتمال می‌دهد که این کلمه همان باشد که در برخی نامهای جغرافیایی مانند «مکتاروره» و «دواروره» نیز آمده است و بنابراین «ورتاچیکان» را می‌توان به «دژ تازیانه» ترجمه کرد.

جوزف مارکوارت «ورتاچیکان» را به «خلیج فارس» ترجمه کرده است و این ترجمه سرآغاز یکی سلسله بحث‌های بی‌پایان بوده است. مارکوارت اندیشمندی است که ایرانشناسی دین بزرگی به وی داد و همین مقام والای علمی سبب شده است که گاهی پژوهشگران نیمه‌نگام استفاده از دست آوردهای وی نقد علمی رایج فراموش می‌کنند. از جمله کارهای عمده مارکوارت ترجمه و تفسیر رساله کونانی است به نام شهرستانهای ایرانشهر. مارکوارت این رساله را از نیایش میانه نخست به آلمانی و سپس به انگلیسی برگردانید. این ترجمه نقطه اوج دهه‌هاست. بود که سی و شش سال پیش از آن به دست چند تن از «ورم‌ساز» ادوایر و هندی آغاز شده بود. ایشان این رساله را نخست به زبان فرانسه ترجمه کرده و سپس آن را به انگلیسی و کجورسی برگردانیده بودند.<sup>۱</sup>

مرد استفاده محققین برای این برگردانها مفتی است که احتمالاً در اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم میلادی رونوشت شده است.<sup>۲</sup> اما گمان می‌رود که متن اصلی در اواخر روزگار ساسانیان فراموش شده باشد.<sup>۳</sup> مروج رساله نیز، همان گونه که از نام آن برمی‌آید، جغرافیای شهرستان (شهر) های ایرانشهر (کشور ایران) در سرزهای فرهنگ - سیاسی اواخر دوران ساسانی و دو سده نخستین عصر اسلامی است.

در این رساله ایرانشهر به چهار ناحیه تقسیم شده است که عبارتند از: کُنت، کُنت آسان (ناحیه شرقی)، کُنت خُوزوان (ناحیه غربی)، کُنت نهرورج (نهرورز - ناحیه جنوب)، و کُنت آتورپاتکان (ناحیه آذربایجان)، از جمله شهرستانهای کُنت خُوزوان حیره است. بند بیست و پنجم رساله حیره است. بند بیست و پنجم رساله حیره را چنین توصیف می‌کند:

شهرستان حیره را شاهپور پسر اردشیر ساخت و مهرزاد را که مرزبان حیره بود بر او تازیگان گماشت.<sup>۴</sup>

(آن) حیره، در پنج نینوسوی جنوب سرس...

آغاز محل کردهمایی و اردگاه اعراب بدوی بود، ولی به دلایل سیاسی و نظامی، از جمله برخورداری ایران و روم، این نقطه کوچک و بی‌اهمیت به شهری بزرگ و پایتخت سلسله محلی لحمی تبدیل شد. وزیرانی و افول شهرهای مهم و معروف چون هترا و پالمیر در طول سده سوم میلادی نیز در آبادانی حیره بسیار مؤثر افتاد. نعمان، یکی از شاهان سلسله لخمی، حیره را با بناهای باشکوه بسیاری آراست. از این رو، این شهر به «حیره نعمان» معروف شد. مورخ، که به سبب داستان «میرم کور» در ایرانشهر نامی شد، از جمله این شاهان است. از دیدگاه ساسانیان حیره از یک سو محل مطلوبی بود برای بازگشت میان ایران و شبه جزیره عربستان، و از سوی دیگر، دژی بود که از زمین‌سپهرین در برابر حملات اعراب بدوی دفاع می‌کرد.<sup>۵</sup>

مارکوارت «ورتاچیکان» را «ورتاچیکان» ترجمه می‌کند و آن را با

خلیج فارس تطبیق می‌دهد. وی می‌نویسد این تفسیر چنین می‌نویسد: مقصود از «ورتاچیکان» تطبیح با النجف اعراب... نیست، چرا که این نام در بند ۵۲ و در موضوع «کره» مخر در بحرین تکرار می‌شود.

بنابراین باید آن را «خلیج فارس» دانست...<sup>۶</sup>

متأسفانه ایرانی‌شناسان غرضی این ترجمه را پذیرفته‌اند و از میان ایشان تنها هتوبیکس، سبیرگ است که آن را مردود می‌شمارد. به علاوه، حتی برخی محققین ایرانی نیز همین ترجمه را به کار برده‌اند. روشن است که آثار این ترجمه تنها به دریافت درست و یا نادرست اطلاعات منتج از رساله مورد بحث محدود نمی‌شود، بلکه بازتاب گسترده‌تری می‌یابد و از جمله، در بحث‌های مربوط به اسامی نام خلیج فارس می‌آید. فرانسوی، می‌آفریند که استعکاس آنها را می‌توان در بعضی از نوشته‌های اخیر خود، به همین سبب، برخی از پژوهشگران ایرانی می‌تواند از جمله، مشکل را حل می‌یابد، ولی به دلایلی چند تا تصور «ورتاچیکان» را دریاچه یا مردابهای طبیعی (با النجف) دانسته‌اند.<sup>۷</sup> «ورتاچیکان» را با «ورتاچیکان» می‌دانند.<sup>۸</sup> برخی نیز «ورتاچیکان» و گروهای دیگر آن را با «ورتاچیکان» می‌دانند.<sup>۹</sup> چشم دزم نام مورد بحث، را نه دریاچه بلکه آبگیری می‌شمارند که از آب دریا پدید آمده‌باشد.<sup>۱۰</sup>

مشکل اصلی این پیشنهادها در واقع این است که این پژوهشگران نیز، همچون مارکوارت، دوره را همچنان دریاچه (یا، در نهایت، رود و آبگیر) ترجمه می‌کنند و از آنجا که در همسایگی دور و نزدیک حیره دریا، دریاچه، و رود دیگری جز خلیج فارس، دریاچه طبیعی، و رود

رود نسبی‌بایند، به ناچار یکی از اینها را بینه عنوان «وَرْتاجیکانه» برمی‌گزینند. ترجمه «وَرّه» به «دریاچه» از دیدگاه زبانشناسی بیگمان درست است، اما همین ترجمه از دیدگاه جغرافیایی و تاریخی، و مهمتر از آن، از دیدگاه منطقی، نادرست می‌نماید. باید از خود پرسید که به چه دلیل نویسنده این رساله، که با وجود برخی اشتباهات<sup>۱۲</sup> از مضمون جغرافیایی بی‌اطلاع نیست، خلیج<sup>۱۳</sup> را رود<sup>۱۴</sup> را دریاچه می‌خواند. به علاوه، اگر هم که پیشنهاد دسته‌ای از محققین را پذیرفته و «وَرْتاجیکانه» را مردابهای «بطیحه» ترجمه کنیم باز این پرسش مطرح می‌شود که این مردابها چه اهمیت خصوصی داشته که در دو بند رساله<sup>۱۵</sup> و در گفتگو از دو مرزبان از آن سخن می‌رود، در حالی که دریاچه‌های بزرگی چون وان و ارومیه را فراموش می‌کنند. آیا این بدین معنی نیست که در ترجمه «وَرّه» به «دریاچه»، در «وَرْتاجیکانه»، منطبق به فراموشی سپرده شده است؟

در بند هشتم رساله نیز از «رود دیگری سخن رفته است، بدین قرار:

درمای (ماد غربی) و ناحیه نهانود و [ناحیه] و ربهرام آوند، بهرام پسر یزدگرد که او را بهرام گور خوانند شهرستانی ساخت.<sup>۱۶</sup>  
 دراین بند نیز ترجمه «وَر» بهرام آورنده به «دریاچه» بهرام آورنده مارکورات را با دشواری بزرگی رو به رو ساخته است، چرا که وی نمی‌تواند این دریاچه را بر روی نقشه جغرافیایی بیابد و سرانجام از خود (و از خواننده<sup>۱۷</sup>) می‌پرسد:

آیا ممکن است که [وَرْتاجیکانه] دریاچه نمک سلطان آباد، بر راه رودبیره به قم باشد؟<sup>۱۸</sup>

این پیشنهاد، مارکورات، و همگام با وی ما را به بی‌بستگی می‌کشاند، چرا که دریاچه نمک در شرق جای دارد در حالی که در صحت این پیشنهاد که «مای» تلفظ عربی ماه<sup>۱۹</sup>، غربی‌ترین بخش بوده است تردیدی نیست.<sup>۲۰</sup> می‌بینیم که در این مورد ترجمه «وَرّه» به «دریاچه» از دیدگاه جغرافیایی غیرقابل قبول است.

این فرضیه را نیز که مقصود از «وَرْتاجیکانه» سردیهای «بطیحه» است باید نامرست شمرده. چرا که مردابهای نامبرده در منطقه شاهپور یکم، یعنی شانشاهی که هم‌روز مرزبان حیره را بر «وَرْتاجیکانه» گماشته، وجود نداشته است. شکل‌گیری این مردابها که از حدود سال دویست میلادی یعنی کمتر از نیم قرن پیش از زمان یکم سلطنت شاهپور، شروع شده بود در آغاز با کندی به سر صورت می‌گرفت و این فروریختن بعدها و موج کوههای فرات، و دجله و کالاهای آبیاری تجلوس بین قهوه‌بین خود که سبب شد که در فاصله میان پادشاهی فید و میان رودگار خسروپرویز (۴۸۸ - ۶۲۷ میلادی) این تحول جغرافیایی شتاب بیشتری یابد. سرانجام تغییر ناگهانی مسیر دجله در ۶۲۹ میلادی عامل دیگری برای گسترش این مردابها گردید و از این تاریخ، یعنی نیمه نخست سال هفتم میلادی بود که این مردابها به تدریج به حداکثر وسعت خود یعنی چیزی نزدیک به ۳۳۰ در کیلومتر رسید. پیش از اینکه تغییر مجدد مسیر دجله به سوی شرق، از حدود قرن دهم هجری به بعد دوباره به کاهش نسبی وسعت این مردابها انجامد و آنها را در

محدوده فعلی ثابت گرداند.<sup>۲۱</sup>

بنابراین، اگر هم که بر این نهادن «وَرْتاجیکانه» با «دریاچه تازیان» و دریاچه تازیان با این مردابها، درست باشد، تاریخ پیشنهادی، یعنی زمان شاهپور یکم، نادرست خواهد بود.

گفتگو از «وَرْتاجیکانه» و مردابهای «بطیحه» آشکار می‌سازد که کافی نیست که ترجمه «وَرّه» به دریاچه تنها با موازین زبانشناسی بخواند تا پذیرفتنی باشد، بلکه این ترجمه باید از دیدگاههای جغرافیایی و تاریخی نیز قابل قبول باشد تا منطقی قلمداد شود و پدیدار بماند. هدف مقاله حاضر ارائه ترجمه دیگری است برای «وَرْتاجیکانه» که به گمان نگارنده ما را به این تفسیر نزدیکتر می‌سازد.

«وَرّه» علاوه بر دریاچه، معانی دیگری نیز دارد. پناهگاه، دژ، و استحکامات دفاعی، از جمله اینهاست.<sup>۲۲</sup> جزء دوم واژه‌هایی چون دیوار و فروار (بالاخانه چهار در و پنجره‌دار) در واقع همین «وَرّه» است. در داستان جم می‌خوانیم که «وَرجم کرده پناهگاهی است که جمشید، به فرمان اهورامزدا، برای رهشاندن سردمان و جانوران از زمستانهای مرگ‌آور برپا می‌سازد»<sup>۲۳</sup>

۲۵- پس آن روزکند نذران، میدان (اسب دوان) برابر در راه را بر یک از چهار یکها (هر ضلع مربع)، بدانجا تخم بسیر از چهارپایان و سوزان و مردمان و سگان و بهر اسب و بزندان و آشال سوخ سو آوان، پس آن روزکند به دروازی میدان (اسب دوان) یک از چهار یکها برای نشیمن کردن تران گاران [مردان] به دروازی میدان (دوان) - [به هریک از چهار یک ها گاوستان برا (اصطیل) را - ۲۶ - بدانجا آب فراتان براهی به دروازی هاسر بدانجا (اصطیل) محدود ۱۶۰۰ متر یا یک میلی انگلیسی] بدانجا موغها بایستان کن و اومشینه زویون (خرم) سیز ماها بایستان وکده و فرات اشکویپ و فروار بیرومن فروار. ۲۷- بدانجا ازهمه تران و مادگان تخم بیرون.<sup>۲۴</sup>

بدین معنی، یعنی پناهگاه، دژ، و استحکامات دفاعی، و را هنوز در برخی از نامهای جغرافیایی ایران، از جمله در دینور و کنگاور<sup>۲۵</sup> می‌یابیم. اگر این ترجمه را بر روی پهلیروم «وَرْتاجیکانه» خواهد شد «دژ تازیان»<sup>۲۶</sup> و همان گونه که ورجم کرد در واقع دژی بود که جمشید و مردمان و جانوران کبریته وی از زمستان مرگ آور پناه می‌داد، «وَرْتاجیکانه» و نیز باید دژی دانست که برای دفاع در برابر حمله اعراب ساخته شده بود.

مرزهای غربی ایراننشور راتنها رومیان تهدید نمی‌کردند. خطر اولتکر، در بخش جنوبی، این مرزها، حملات و قتل و غارتهای اعراب بوده نشیمن بیابانهای شام بود. در این بخش، مرز میان و امپراتوری ایران و روم از غرب رود فرات می‌گذشت، اما به خلاف بیابانهای شام، بخش بزرگی از بین النهرین و نیز نوار میان رود فرات و مرزهای غربی زیرگشت رفته بود. این شگفتگی زومل شبکه آبیاری بسیار گسترده‌ای بود که به کوشش دولت‌های اشکانی و ساسانی برپا شده بود. پژوهشهای باستانشناسی امیر گسترش حیرت آور این شبکه آبیاری را آشکار ساخته است. روشن است که در این زمان سرزمینهای آبادان بین النهرین طعمه چشم‌گیری بود برای اعراب با دهن نشیمن بیابانهای شام و شمال

خطر قتل و غارت تازیان از روزگار شامپور دوم محسوس تر گردید. به گفته مورخان ایرانی و عرب، شامپور دوم تنبیه اعرابی که به زمان کودکی وی از شرایط نابسامان ایران سود جست و مرزهای ایرانشهر را مورد حمله قرار داده بودند از دستمندی وظایف خویش دانست، به آن همت گماشت. <sup>۲۶</sup> از پس این حوادث بود که به گفته برخی از مورخان استحکاماتی که به خندق شامپور معروف شده است در غرب رود فرات برپا شد. <sup>۲۷</sup>

حضور طولانی بهرام، پسر و جانشین بزرگدر یکم (۳۹۹ تا ۳۳۰ میلادی)، در حیره نشان می‌دهد که احتمالاً در آغاز سده پنجم میلادی، خطر دست یازبهای اعراب بیابانگرد همچنان بر جای بوده است. <sup>۲۸</sup> این خطر به ویژه از پی مهاجرت خسانیان به سوریه، در اواخر سده پنجم میلادی، شدت یافت. <sup>۲۹</sup> و به همین سبب شاهنشاهان ساسانی به نگهداری و گسترش تأسیسات دفاعی رودبار فرات توجه بسیار داشتند. دراین باره منابع تاریخی به ویژه از کارهای خسرو انوشیروان یاد کرده‌اند. در اواخر دوره ساسانیان استحکامات دفاعی غرب رود فرات از مجموعه گسترده‌ای از برجهای دیدبانی، پادگانهای نظامی، و شبکه پیچیده‌ای از کانالهای آبیاری تشکیل می‌شد. این کانالها کاربرد دوگانه داشت، هم برای آبیاری به کار می‌رفت و هم خندق بر آبی بود که راه مهاجمان را می‌بست. تأسیسات دفاعی نامبرده از هیئت (Hitt) در شمال حیره و در غرب رود فرات آغاز می‌شد و پس از گذشتن از ظف (Taff) در نزدیکی محلی که بعدها شهر بصره در آنجا برپا شد، به خلیج فارس می‌پیوست. <sup>۳۰</sup>

دقت در منابع تاریخی و پژوهشهای باستانشناسی آشکار ساخته است که این گونه تأسیسات به مرزهای کنار فرات محدود نبود. امروزه روشن شده است که در مرگجا که سرزمینهای زیر کشت و آبادان مورد تهدید مردمان بیابانگرد قرار داشت ساسانیان، احتمالاً به پیروی از لشکریان، به برآوردن تأسیسات پدافندی سترگی دست یازیده بودند. منابع تاریخی از تأسیسات دفاعی قفقاز در باب الاواب <sup>۳۱</sup> و نیز از تأسیسات مشابهی در سرزمینهای جنوب شرقی دریای خزر <sup>۳۲</sup> یاد کرده‌اند. پژوهشهای باستانشناختی درستی این گفته‌ها را آشکار ساخته است. برای نمونه می‌توان از تأسیسات دفاعی گسترده‌ای که از استان گرگان در برابر حملات مردمان بیابانهای شرق دریای خزر دفاع می‌کرد یاد کرد. این استحکامات از دیوار سترگی به درازای ۱۷۰ کیلومتر تشکیل می‌شد که در مسیر آن پادگانهای مستقر در سی و سه درک کوچک و بزرگ وظایف اصلی دفع دشمن را به عهده داشت. <sup>۳۳</sup>

در اینکه در دفاع از سرزمینهای آبادان جنوب بین‌النهرین نیز دریا و استحکامات مرزی نقش بسیار مهمی داشته‌اند تردیدی نیست، طبری از شش روستای بزرگ یا شهرک (سنة سلسایج) فرات سفلی نام می‌برد که بدون آنها دفاع از مرزها در برابر تازیان آسمان پذیرا نرود. <sup>۳۴</sup> ازگفته طبری چنین برمی‌آید که این تسوچها از آن حیره بوده است. اگر این درست باشد می‌توان شماری از آنها را شناسایی کرد. <sup>۳۵</sup> شاید مهمترین این تأسیسات دفاعی استحکامات معروف به

«تیسروره بزرگ» باشد. ازگفته بلعمی چنین برمی‌آید که این محل مهمترین نقشی را در پیش‌گیری از تازانیت و تازهای قبایل عرب به عهده داشته است. <sup>۳۶</sup> با اینکه فقدان اعلام دریافت شلفظ درست این نام در دشوار می‌سازد معمه‌ای می‌توان احتمال داد که «وره» در «تیسروره بزرگ» همان باشد که در برخی دیگر از نامهای جغرافیایی ایرانی، از جمله در نمونه‌های یادشده در بالا یعنی کنگاور و دینور نیز آمده است. در این صورت می‌توان این «وره» را با «وره» در «ورناچیکان» یکی دانست. <sup>۳۷</sup> پیشنهاد نگارنده این است که پایه به پوری از تیزبرگ <sup>۳۸</sup> «ورناچیکان» را با مجموع تأسیسات دفاعی خندق شامپور یکی شماری، یا اینکه آن را تنها با «تیسروره بزرگ» برابریانیم.

یلا دوری در توصیف جنگ قادسیه، از محلی یاد می‌کند به نام «تیزان آباد» و می‌گوید که در رستم فرخ زاد پیش داران سپاه خود را به این محل که در نزدیکی حیره و قادسیه، در غرب فرات، جای داشت فرستاد. <sup>۳۹</sup> روشن است که بخش نخست این نام، یعنی «تیز» برابر است با «تیس» در «تیسروره»، اما از «تیزان» چنین برمی‌آید که ممکن است این هر دو نام تلفظ فارسی باشد از «تازیان» (تاجیکان) و این خود این احتمال را که بتوان از «تیسروره» یا «تیزان آباد» به «ورناچیکان» تعبیر کرد تقویت می‌کند.

پذیرفتن یکی از دو توجیه پیشنهاد شده در این مقاله - خندق شامپور یا تیسروره - نه تنها مشکلاتی را که از برابر نهادن «ورناچیکان» با خلیج فارس در بند بیست و پنجم (رور «وره» با دریاچه دربند بیست وهفتم) رساله برحاسته است می‌گشاید، بلکه ما را از مشکلات دیگری نیز که حاصل ترجمه‌ای همانند در بند پنجاه و دوم رساله است می‌رواند. بند اخیر به ترجمه مارتوارت چنین است:

پایتخت آشور را که پایتخت به اردشیر است (ارتخشیر) پسر اسپندیات ساخت و هم از او شک مرزبان حکم (فختر)... و بوکر را بر دریاچه تازیان (خلیج فارس) ازورناچیکان گماشت. <sup>۴۰</sup>  
این بند در دو ترجمه فارسی رساله به قلم احمد فضلای و سعید عربان با ترجمه مارتوارت کم و بیش تفاوت داده بدین فرار:



رستانی و مطاطات خزر  
سال مایع علوم انسانی

شهرستان آنکُر (۲) و شهرستان به اردشیر را (اردشیر) پسر اسفندیار ساخت و او شک (۳) را که مرزبان هگر (۴) بود به عنوان کُندگر (۵) و بویرک (۶) بر دریاچه تازیان بگمارد.<sup>۲۱</sup>

ترجمه عربان:

شهر آسور و شهر به اردشیر را اردشیر اسفندیاران ساخت، (و) او شک هگر را (به عنوان) مرزبان (و) کُندگر، و بورگ گره، به دریای تازیان بگمارد.<sup>۲۲</sup>

تفصیلی آسور را اسگر می خواند. اینکه آیا این قرالت بر قرالت مازکوارت ارجح است یا نه مطبیق است که گفتگو درباره آن در حد این مقاله ننست، اما باید گفت که از دیدگاه تاریخی، و با توجه به آگاهیهای موجود، قرالت «آسوره» به جای «آنسگر» منطقی تر و روشن تر می نماید.<sup>۲۳</sup> سوی این، و نیز سوی ترجمه «دریاچه تازیان» برای «وَرْتاجیکانه» که در آخر این بند آمده است، عنوانهای مذکور دراین بند یعنی مرزبان هگر، کُندگر، و بویرگ، هر سه ترجمه پیشنهادی این مقاله را برای «وَرْتاجیکانه» تأیید می کند.

سازگوارت هگرو را با هخر درحین یکی دانسته و همین عاملی بوده برای اینکه «دریاچه تازیان را مترادف خلیج فارس بشمارد»<sup>۲۴</sup> اما نیبرگ آن را نام قبلیهای دو بیابانهای سوریه می داند.<sup>۲۵</sup> روشن است که در باره نقش مرزبان حیره در دفاع از جنوب بین‌النهرین پیشنهاد نیبرگ را با سهولت بیشتری می توان پذیرفته. مازکوارت، که «کُندگر» (ترجمه تفصیلی) را «اُگُندسره» (مرکب از گُند، یعنی سیاه و سر) می خواند، پیشنهاد می کند که ازاین عنوان باید به گندمالا یا سه سالار تمیز کرد.<sup>۲۶</sup> حران دومی، یعنی بویرگ اُگُره (ترجمه تفصیلی) را عربان بویرگ (بویرگری) می نویسند (مرکب از بویرگ اُگُره، یعنی بروج، و گره) و آن را عنوان مأمور حفاظت از بروج می داند.<sup>۲۷</sup> اگر این پیشنهاد درست باشد، در فارسی نو می توان ازآن به دژبان تمیز کرد.

اکنون، در پرتو این تعبیرات و با نهادن ترجمه پیشنهادی در این مقاله برای «وَرْتاجیکانه»، بند پنجاه و دوی رساله را بازمی خوانیم:

شهرستان به اردشیر را که پایتخت آسود است (ارتخشیر) پسر اسفندیات ساخت و هم او او شک را که مرزبان [مرزهای مشترک ایرانشهر و تریله] بگمارد بود به سپهسالاری و دژمبان بر استحکامات دفاعی [وَرْتاجیکان] ایاء تیسروره بزرگ گماشت.

نیبرگ ازاین دو عنوان آخری، یعنی «کُندگر» یا «اُگُندسره» و «ایرگگر»، تعبیری کاملاً متفاوت دارد. وی تشخیص عنوان، یا «کُندگر-کُندسره» را «دوسره» می خواند و دوسین را «بویرگ»، و آنها را نام دو نیابهای می داند که تحت فرماندهی شاه حیره بوده است و در دفاع از ترجمه خویش نیز شواهد بسیار قانع کُندمندی که از متون صدر اسلام گرفته شده ارائه می کند.<sup>۲۸</sup>

در پرتو قرالت و تفصیلی نیبرگ می توان بند پنجاه و دو را به گونه زیر خواند:

شهرستان به اردشیر را که پایتخت آسود است (ارتخشیر) پسر اسفندیات ساخت و هم او او شک را که مرزبان [مرزهای مشترک ایران

و تریله] بگمارد بود به [فرماندهی] دوسیه حیره، یعنی سپاه] دوسر [سپاه] خاکستری بر استحکامات دفاعی [وَرْتاجیکان] ایاء تیسروره بزرگ گماشت.

می بینیم که تعبیر و تفسیر ما ازاین عنوان، هرچه باشد، تنها با ترجمه «وَرْتاجیکانه» به مجموعه خطوط دفاعی مرزهای مشترک ایرانشهر و اعراب، یعنی آنچه بعدها خندق شاپور نامیده شد، یا یکی از استحکامات این خطوط دفاعی، مثلاً تیسروره بزرگ، عین می یابد و تنها بدین گونه است که می توان ازاینهام بیهوده ناشی از ترجمه «وَرْتاجیکانه» به دریاچه تازیان، و برابر نهادن این آخری با خلیج فارس، رست.

1. Markwart, A. A Catalogue of the Provincial Capitals of Iranshahr, (Publishi tent, version and commentary), ed. by G. Masinis, Analecta Orientalia, 3. (Roma, Pontificii Institutii Biblicae, 1931), pp. 5-6.  
2. مارکوارت گمان دارد که متن اصلی این رساله به زمان منصور طبقه عباسی (۷۷۵-۷۵۵ میلادی، برابر ۱۵۹-۱۳۹ هجری قمری) نوشته شده بوده ولی پس از آن در اصلاحاتی به این متن افزوده است (همانجا)، ص ۱۵، ۱۱۵، ۱۱۲.) ولی نیبرگ این رساله را از کارهایی مورد داد که مربوط است (مربوط است) به سده ۸ میلادی بزرگتر می داند. او از روی نسخه های که درین نامه پسر آذریا به سال ۳۲۲ بزرگتر می داند، برابر ۹۵۶ میلادی، نوشته بوده است رونوشت کرد.  
3. Nyberg, "Die sassanidische Westgrenze und ihre Verteidigung", Kungliga Vetenskaps Historie och Antikvetiska Akademien... 91 (1901), p. 219, Idem, A Manual of Pahlavi, 2 vols. (Winnbaden, Harrassowitz, 1964-1974) I, p. XX.  
4. Markwart, op. cit., pp. 5-6.

۲. همانجا، ص ۱۴.

5. Tachau, Hans, D. Hens, Journal of the Royal Central Asian Society, 19 (1932), pp. 254-260. Basant, A. P. and I. Shabli, "Ho-Hi", in The Encyclopedia of Iran's History, Eds. B. Lewis et al eds. Leiden, Brill-Luzac, 1960), pp. 462-463.  
6. Markwart, op. cit., pp. 5-6.

۱. امیر، عزالدوله (شهرهای ایران) چیست (۱۳۶۱)، ص ۶۰۸، ۶۰۰، ۶۰۸.  
۲. امیر، عزالدوله، «مجموعه آثار من و استادان خاندان قاضی» در نشریات (۱۳۳۳)، ص ۸.  
۳. تفصیلی، «شهرستانهای ایران»، در شهرهای ایران، به کوشش م. ی. کاتانی (تهران)، چهارم انتشارات، (۱۳۶۸)، ص ۳۳۳، ۳۳۹. دسترس نیکنارنده به این مرجع کوشش دیگر از منابع مورد استفاده دراین مقاله به کمک مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی پیشتر شده است. برای روی آوری از آقای کمال بختورزی رئیس این مرکز ساسگارم (۱۳۰۰) پرسیدم. م. امیر (تذکره کتبی) به: مجید زاده، بیسنگانه، ص ۸.  
۴. که مرزداپور و چیچست و نخستین فرهنگ، ۵-۲ (۱۳۶۸)، ص ۱۸۹، ۱۸۵.  
۵. از جمله درباره این شهرستان ایران آسان کرد کرد

۱۲. Gyselen, R. Les données de géographie administrative dans le Sasanien et l'Iran', Studia Iranica, 17 (1968), p. 203.

۱۳. در فارسی میانه خود به معنی خلیج استند (وی، مجید زاده، بیسنگانه، ص ۸).  
۱۴. در فارسی میانه ورد (Ro)

Mc. Kerm, A. Concise Pahlavi Dictionary, London, Oxford University Press, 1974, p. 72 (Ro)

Nyberg, A Manual of Pahlavi, vol. 2, p. 171.  
به معنی رود است.

۱۵. بند ۲۵ در بالا آمد و در ۵۲ در زیر یاد خواهد شد.

۱۶. Markwart, op. cit., p. 15.  
در این بند در نامی بعضی ازاین پس، هر آنچه در فللاب (I) آمده از رودهای نگارنده این مقاله است و به منتهای مورد استفاده مشکل بتوان سبلاهای اواخر دوران ساسانی را تنها عامل شکل گیری این مرزهای دانست. برخی از زمین شناسان اکنون بر این عقیده اند که عامل اصلی همگی رودخانه، از جمله مسیر نیاکاهی مسیر دجله،

دیگر کوششهای مهم زمین‌شناسی چون نخست کردن زلزله‌های جنوب میانرودان بوده

Less, G.M. and N. L. Palsson, "The Geographical History of the Mesopotamian Plain", *The Geographical Journal*, 118 (1951), pp.27-28.

این فرضیه از آنجایی است بر این که مرزهای اطلس‌الطیحه در زمان شاهپور یکم یعنی شاپور یکم داشته است.  
۱۷. همانجا، ص ۶۸

۱۸. Le Strange, G., *The Land of the Eastern Caliphate* (Cambridge, University Press, first ed. 1905 with impression, 1960), p. 190. Monroy, M.G., *Iraq after the Muslim Conquest*, Princeton University Press, 1984, p. 127.(Pleistocene)

۱۹. بلغمی، ابوالعباس محمد بن محمد، تاریخ، به تصحیح محمد علی تهرانی (تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۲۱)، ص ۱۰۷۱.  
۲۰. *Iran, p. 106, 107, Geography, Iraq area...*, pp. 141-142, 194

ماده دشت در غرب کرمشاه بر سر راه نرگوند و سرخس راهب هنوز این نظر را برای ماده حفظ کرده است.

۲۱. *Ibid.*, p. 27. Adams, R. M. and H.J. Newman, *The Uruk Civilization*, (Chicago, University of Chicago Press, 1972), pp. 58-62. Donner, F.M., *The Early Islamic Conquests*, (Princeton, Princeton University Press, 1981), pp. 158-160.

۲۲. Mc Kenzi, A. Condit, *A Concise Pahlavi Dictionary*, p. 87, Nyberg, A. *Manual...*, vol. 2, p. 203.

۲۳. زبیر ابی‌ریاس حدیث کشی لوح  
۲۴. داریوشان جوی، ترجمه و تفسیر م. مقدس، ایران کورده ۶، (تهران: انتشارات فروهر، اجاب دوم ۱۳۲۶) ص ۶۵ و ۶۶. نویسنده نام بدون قلاب [از مردمانی است از همان مرز و نیز از].

The Zend-Avesta, part I: The Vendidad, J. Darmesteter trans., The Sacred Books of the East, Pt. Mac Millan ed., vol. IV (Oxford, Clarendon, 1889), pp. 16-17.

۲۵. Anvari, M., *Excursions at Kanguer*, *Archaeological Mitteilungen aus Iran*, 14 (1961), 70.

۲۶. زیبرگ تنها پژوهشگری است که این ترجمه را از پایه می‌کند.

Nyberg, "Die dasianische Westgrenze.", p.318. *Iran, A Manual...*, vol. 2, p.318.

۲۶. بلغمی، تاریخ، ص ۹۰۷ و ۹۰۸. مسعودی، ابوالعباس علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، مسعودی از یادش، دفتر نشر اسحاق پارس طبرستان، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۲۴) ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۵۰.

۲۷. *Nyberg, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden*, (Leiden: Brill, 1879), pp. 35-36.

۲۸. *Nyberg, Geschichte der Perser und Araber...*, p. 52, note 1. Potts, F. N., *The History of Ancient Iran*, (Munich: Beck'sche Verlag, 1966), p.309.

۲۸. منابع شرقی (از جمله طبرستان، بلغمی، و مورخانش) برای حضور بهرام در حیره تمبر دیگری ندارند و بر این عقیده‌اند که چون بیم آن می‌رفت که کورک (بهرام) در آب و هوای نامناسب ایران شایع همجم را دست برود، برودن او در گسترده‌ای که به فرمان سوری پدرش بزرگور، به نعمان شاه دست نشانده حیره را گذارند شد (بلغمی، تاریخ، ص ۱۳۲۳. مورخانی، ص ۳۱۰ و ۳۱۱. لیسنه کتابخانه سلطنتی، بروکسل، جای چاپ، و مصحح کتابخانه BRCC).

۲۹. *Nyberg, Geschichte der Perser und Araber...*, pp. 86-90, 1900.

به نظر می‌رسد که این داستان بعدها پرداخته شده باشد. نه تنها کتایر همین مورخان در مورد آب و هوای حیره ضد و نقیض است. چرا که گاهی، هم ایشان ملاحظاتی از آب و هوای حیره در این مورد بیان می‌کنند. بلکه اگر هم که بهانه آنها برای حضور بهرام درست بوده باشد، بازم نیزای نبوده است که وی تا سالهای بلوغ همچنان در حیره بماند. از این رو گمان می‌کنم که حضور بهرام در حیره همین‌وقت در چهارچوب سنت فرستادن ولیمهد به استانها و مرزهای مورد تهدید، به عنوان تبادل قدرت مرکزی، جای داد این سنت که در زمان شاهپور یکم و یا گیش هرمز اردشیر به شاهزاده ارمنستان آغاز شد. همه داستان ناصرالدین شاه قاجار که ولیمهد خویش را به تبریز فرستاد که گاه رخ می‌نمود.

29. Stabli, I., "Ghassan", in *The Encyclopaedia of Islam*, B. Lewis et al eds., (London and London: Brill and Luzac, 1960), vol. 2, pp. 1020-1021; Donner, *The Early Islamic*

Conquest, pp. 43-45.  
30. Le Strange, op. cit., p. 65.

۳۱. مسعودی، مروج الذهب، ص ۹۰۷ و ۹۰۸.

۳۲. از جمله در همین رساله مورد بحث (شهرستانهای ایران)، پ. ۳۲.  
[A Catalogue p. 13]

33. Hoff, D., "Zur Datierung des Alexandriavals", *Iranica Antiqua XVI* (1981), pp. 115-139. Kien, M. Y., "Investigations on the Defensive Wall of the Gurgin Plain", *A Preliminary Report*, Iran XX (1982), pp. 73-81; Boucharias, R. et al., *Fouilles de Touman Tepa, vol 1: Les Peristees Sassanides et islamiques* (Paris: Recherches sur les Civilisations, 1967), p. 193. Hoff, D., "Architektur sassanide", in *Splendore del Sassanide*, (Bonn: Deutscher Orient Art et d'Historie, 1983), p.56, 34. Al - Tabari, *Abu Dja'far Mohammed bin Djafar, Annals*, I. Baris et al eds., 3 vols. (Leiden: Brill, 1878-1901), vol. 1, p.888.

۳۵. این شناسایی تنها به محل این تاسیسات دفاعی محدود نمی‌شود، بلکه تمامی مورخان (اسمران و سیسالیاری) نیز که فراموشی یادگانه‌های این نطق را به عهد داشتند از یاد می‌کنند. از جمله اینها هم توان از فر دفاعی ایس نام بود به هنگام حمله خالد بن ولید. همانگونه سیسالیاری ایرانی فرمانده پلکان این نخل بود (همانجا، ص ۳۰۱-۳۰۲).  
۳۶. بلغمی، تاریخ، ص ۹۷۳. این تنها مرجعی است که از تیسرورد یاد می‌کند.

۳۶. ترجمه تاریخ بلغمی به فرانسه، همچون تاریخ طبری، به جای تیسرورد و شش روستای بزرگ، "Six grands bouffes" آمد.

Tabari, *Chroniques, sur les vies persans d' Abu-Abi Mohammed Beloni*, M.H. Zuhayrigan, 4 vols., (Paris: Maisonneuve, 1958), 2, p. 155.

۳۷. سفت بزرگ برای تیسرورد نشان می‌دهد که تیسرورد دیگری نیز وجود داشته که احتمالاً آنها تیسرورد و یا تیسرورد کوچک خوانده می‌شده است.

38. Nyberg, "Die dasianische Westgrenze...", p. 318.

39. [Al - Baladhuri, Ahmad b. Yahya], *The Origins of the Islamic State*, (Barrat al-hadith) pt. Kh. Hitti and F.C. Murgom trans., (New York: Columbia University Press, 1916 and 1924), p. 443. (Andrew, W. and H. Lenzon, *Die Parthianische Kultur*, *Wissenschaftliche Veröffentlichung der Deutschen Orient-Gesellschaft*, 1) [1906].

۴۰. مارکوارت در دفاع از ترجمه‌اش که دوران هم اسور و هم به اردشیر را به هم می‌خواند می‌گوید، هنگامی که هم از اسورا همچون نام پستین و - اردشیر یاد شده و ما باید آن را به ترتیب ذکر بخواهیم. - اسور شهرستان و اردشیر - (A Catalogue).

۴۰. اردشیر و نام بوده است. [Parrot, A. Anur, Paris: Calmann, 1904] p. 380. La به گور

کتیبه شاهپور یکم بر کتیبه وردشت. (Macey, A., *Res Graecae Dni Saporis*, Spina, 1858), p. 306.

۴۱. همان گونه که مارکوارت نیز آورده (1903), p. 103].  
شمالی عراق امروزی آسورستان خوانده می‌شد. کوششهای باستانشناسی آشکار ساخته است که شهر اسور نزدیک تا دوره اشکانیان مسکون بوده به همین سبب گمان می‌کنیم که احتمالاً اردشیر نیز در این شهر بوده و بدون تغییر نام آن را تا زمان اردشیر می‌دانند. بسیاری از چیزها تاکنون به نام این شهر ترجمه رانند (در فرستادن) خوانده شده‌اند، به جای پایتخت دوم، به هر دو از این سخن رساله، واژه شهرستان به کار بریم، به شرح آن در مقدمه ایشان. به اردشیر که پایتخت اسور است. (اردشیر) پسر اردشیر است. ساخت و هم از شکست‌خوران حکم (همه) را و بورگور را بر دریاچه نرگان (خلیج فارس) آوردن چنان گمانش.

۴۱. تصحیح، شهرستانهای ایران، ص ۳۲۶.

۴۲. عراق، و شهرهای عراق، ص ۶۰۳.

۴۳. که بدادشت، ۳۹.

۴۴. شهرستانهای ایران، ص ۶۱۳.

۴۵. *Nyberg, "Die dasianische Westgrenze..."*, pp. 319-320. *Iran, A Manual...*, vol. 2, pp. 45-46.

۴۶. *Markwart, op. cit.*, p. 104.

۴۷. *Nyberg, op. cit.*, vol. 2, p. 89.

۴۸. *Markwart, op. cit.*, p. 104.